

بنیاد نظری فروپاشی اجماع در گفتمان اصلاح طلبی

عباس خلجی *

استادیار دانشگاه امام حسین (ع)

(تاریخ دریافت: ۱۶/۱/۲۷ - تاریخ تصویب: ۱۶/۳/۲۳)

چکیده:

گفتمان اصلاح طلبی بر پایه مجموعه ناسازدهای نظری پیکربندی شد و فاقد انسجام نظری بود. زیرا به طور توأمان، در آن هم از آموزه‌های سنتی اسلام و هم از آموزه‌های مدرن لیبرال استفاده شده بود. اجماع فوری اصلاح طلبان، ناشی از ضرورت تاریخی مخالفت با نامزد محافظه کاران بود که پیروزی خود را قطعی می‌پنداشت. آنان بر آن بودند که با تجمیع آرای پراکنده و ایجاد یک جبهه گسترده، صدای نوگرایان دینی و اصلاح طلبان را به جامعه برسانند و در عرصه سیاست حضور داشته باشند. اما راهبرد مشخصی برای این همگرایی یا ائتلاف سیاسی طراحی نکرده بود. اجماع نانوخته در پیرامون حمایت از خاتمی حاصل شد. هنگامی که پیروزی ناپاورانه به دست آمد، اختلاف نظرها شروع شد. این اختلافات که از ناسازدهای نظری گفتمان ناشی می‌شد، اختلاف نظر در پیرامون مبانی فکری و عقیدتی گسترده، روش‌های سیاسی گوناگون و رویه‌های اجرایی متفاوت اصلاح طلبان دور می‌زد. تفسیرهای موسع یا مضیق و مردم سالارانه یا سنتی از اصول قانون اساسی، شیوه تقسیم قدرت و بهره‌گیری از منافع قدرت سیاسی ریاست جمهوری، مجلس و شورای شهر شکل گرفت. بنابراین، هر فرد و گروهی جنبش اصلاح طلبی را به سوی کشاند و اجماع اصلاح طلبان فروپاشید و بستر لازم برای تحول نظری و تغییر شیوه‌های مبارزه سیاسی آنان فراهم گشت. در این مقاله، فرایند فروپاشی اجماع اصلاح طلبان در چهارچوب یک رهیافت نظری بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی:

دوم خرداد، سیدمحمد خاتمی، گفتمان اصلاح طلبی، فروپاشی اجماع اصلاح طلبان

مقدمه نظری

سیاست‌ورزی، هنر سازش در شرایط متحول است و کسانی در عرصه سیاست کامیاب هستند که توان سازگاری با شرایط گوناگون را دارند. اما واژه سازش در ادبیات سیاسی ایران از معنای مثبت برخوردار نیست و با لقب «سازشکار»، هر دولتمرد یا سیاستمداری را بر جای خود می‌توان نشانند. بنابراین، در فرایند افراط و تفریط و تندروی انقلابی، تنگ کردن مرزبندی نیروهای خودی با غیرخودی و ستیز، نزاع و خصومت با رقبای سیاسی، یک ارزش انقلابی تلقی می‌گردد. بر این اساس، ویژگی اساسی عرصه سیاست در ایران معاصر، اختلافات جناحی مستمر و ائتلاف‌های ناپایدار است. این ویژگی ناپسند، ناشی از خفقان سیاسی مستمر و حاکمیت تاریخی استبداد می‌باشد که بدبینی و بی‌اعتمادی متقابل میان دولت و مردم از یک سو و بین مردم از سوی دیگر، پیامد منفی آن است. از این‌رو، اتحاد همگانی و ائتلاف انقلابی گروه‌های سیاسی که بر محور سرنگونی نظام شاهنشاهی و رژیم پهلوی شکل گرفته بود، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سرعت فروپاشید و هر یک از گروه‌های انقلابی در صدد حذف رقبای دیروز و رقبای امروز خویش برآمدند. از این‌رو، «یکی از ویژگی‌های نظام سیاسی که به تدریج از فردای پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ظهور نمود فقدان انسجام در حاکمیت آن بود» (زیبا کلام، ۱۳۸۰، ۲۶).

دولت‌بازرگان با ترکیبی از نیروهای لیبرال ملی - مذهبی قدرت اجرایی را در دست گرفت. اما طیفی گسترده از نیروهای سیاسی سنتی و چپگرا، بر سایر قوای کشور حاکم بودند. به تدریج ملی‌گرایان کنار نهاده شدند و نیروهای انقلابی حزب‌الله، قدرت کافی کسب کردند. بدین سان، حاکمیت یکپارچه گردید و سپس به دو جناح تقسیم شد. اختلافات جناحی در درون حاکمیت، از هنگام تصویب اعتبارنامه نمایندگان دوره اول مجلس آغاز شد و اعتبارنامه سیدحسین آیت، کانون مرزبندی‌های جناحی قرار گرفت (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰، ۲۵۴). زیرا روحانیت انقلابی حامی وی بود و نیروهای ملی - مذهبی مخالف او بودند. هدف اساسی این کشمکش سیاسی، حذف مخالفین و یک دست ساختن حاکمیت بود. ریشه اصلی این اختلافات در نزاع تاریخی سنت و تجدد خلاصه می‌شد که همواره در نزاع عینی پوپری‌ها و هایدگری‌ها متجلی بوده است. «نزاع پوپر/هایدگر که در قرائت فارسی خود به نزاع سروش/ داوری تحویل داده شد چنان در شکاف‌های فرهنگی بلوک‌های قدرت در ایران بازتاب یافت که هنوز بسیاری جناح‌بندی‌های سیاسی را برخاسته از آن می‌دانند» (قوچانی، ۱۳۸۵، ۱۰۷). موضوع اختلافات سیاسی در دهه ۶۰ شمسی در دو محور اساسی خلاصه می‌شد: نخست، حوزه اقتدار ولایت فقیه و حکومت دینی؛ دوم، سیاست‌های اقتصادی. ریشه بسیاری از اختلافات فکری در حوزه اقتدار ولی فقیه نهفته بود که دو نظریه اساسی و مخالف در باره آن

وجود داشت. به نظر برخی، ولی فقیه فقط در چهارچوب احکام اولیه دارای اقتدار است و حق جعل قانون و قانون گذاری ندارد. اما از دیدگاه برخی دیگر، ولی فقیه در چهارچوب فقه پویا و به نیابت از امام معصوم، مبسوط‌الید است. نظرات این دو گروه به تدریج در نهادهای حکومتی، به ویژه دولت و مجلس بازتاب یافت و تقابل آنان به شکل گیری دو جناح عمده کشور منجر شد (شکوهی، ۱۳۷۹، ۲۰۷-۲۰۸). این داستان کشاکش سیاسی مداوم سه دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی است و روز به روز دامنه مرزبندی میان خودی‌ها و غیر خودی‌ها تنگ‌تر شده است. در واقع، دافعه حاکمیت بیش از جاذبه آن بوده و ریزش مستمر، رویش‌های اندکی در پی داشته است. بنابراین، اختلاف، تفرقه، منازعه، طرد و حذف یاران پیشین و رقبای کنونی، ویژگی اساسی سیاست‌ورزی در ایران معاصر است. در دهه اول انقلاب، به دلایل متعدد، امکان مخالفت با این فرایند واگرایانه فراهم نشد: از طرفی، حضور شخصیت فرهمند امام خمینی و احترامی که همگان برای وی قایل بودند و از طرف دیگر، شرایط آغازین انقلاب و شروع و تداوم جنگ هشت ساله که انسجام و هماهنگی ملی را طلب می‌کرد، از مهم‌ترین آنها به شمار می‌روند.

در این میان، اصلاح‌طلبان طیفی گسترده از نیروهای سیاسی و اجتماعی در ایران به شمار می‌روند که در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، با حمایت از سید محمد خاتمی و کسب یک پیروزی غیرمنتظره، در گروه‌های هجده‌گانه دوم خردادی گرد هم آمدند. هدف آنان این بود که هم از منافع پیروزی و کسب قدرت سیاسی بهره‌مند گردند و هم در کشورداری و اداره جامعه سهیم شوند و بدین وسیله به افکار، آرمان‌ها و اهداف خود جامه عمل ببوشانند. اما ائتلاف فوری، احساسی و شکننده آنان دیری نپایید. زیرا تنها ویژگی مشترک آنان حمایت از خاتمی و مخالفت با نامزد نیروهای سستی و جناح محافظه‌کار بود. از این‌رو، هنگامی که همای سعادت بر دوش نامزد انتخاباتی آنان نشست و شاهد پیروزی در آغوش کشیده شد، بینش‌ها، نگرش‌ها و روش‌های متفاوت آنان آشکار گشت و اجماع نآنوشته اصلاح‌طلبان به سستی گرایید و به تدریج فروپاشید. در این مقاله، فروپاشی اجماع اصلاح‌طلبان در سه گفتار جداگانه بررسی، تحلیل و تبیین می‌گردد تا بر اساس فرضیه پژوهش چرایی و چگونگی فروپاشی اجماع و گسست ائتلاف گروه‌های دوم خردادی روشن گردد و فرایند واگرایی و فروپاشی اجماع آنان آشکار شود.

گفتار اول: سرآغاز اختلاف

به نظر بیشتر صاحب‌نظران، ویژگی اساسی انقلاب اسلامی، اصلاح طلبی است و تبارشناسی اصلاحات در ماهیت اصلاح‌گرایانه آن جست‌وجو می‌شود (ر.ک. به: افروغ، ۱۳۸۰، ۲۴۷ و ۲۵۲؛ آرمین و

... ۱۳۷۸، ۲۷۰-۲۷۱؛ حجاریان، ۱۳۷۹، ۹۴-۹۵؛ سفیری، ۱۳۷۸، ۴۱-۴۳ و ۱۴۲-۱۴۳؛ جلائی‌پور، ۱۳۷۹، ۱۹-۲۰ و ۱۳۷۸، ۳۲-۳۳؛ و سلیمی، ۱۳۸۴). البته برخی نیز تبار اصلاحات را به انقلاب مشروطه نسبت می‌دهند. با این حال، انتخابات دوم خرداد، محصول تحولات ذهنی و عینی در جامعه بود که اصلاح مناسبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را طلب می‌کرد. به نظر عبدی، اندیشه اصلاح‌طلبی ابتدا در میان نوگرایان دینی جوانه زد، ولی همواره در میان طیفی از نیروهای چپ وجود داشت. با رحلت امام خمینی، بستر اصلاح‌طلبی مهیا شد. زیرا با فقدان وی، ترکیبی از جناح راست و میانه به حاکمیت رسید که پیامد آن چند نکته بود: نخست، تضاد میان باورهای جناح راست با واقعیات جامعه بیشتر نمایان شد؛ دوم، اقتدار و نفوذ بی‌بدیل امام - که احترام همگان را برمی‌انگیخت و سکوت یا توجه اصلاح‌گرایان بالقوه را در پی داشت - از میان رفت؛ و سوم، اصلاح‌طلبانی که در میان جناح چپ پراکنده بودند، به حاشیه رانده شدند. رد صلاحیت گسترده نیروهای چپ در فرایند انتخابات مجلس چهارم، شوک اصلی را بر آنان وارد کرد و به طور کامل از عرصه سیاست حذف شدند. این جناح ناکامی در انتخابات را پذیرفت و پاسخ منفی مردم را در خور ارزیابی دانست. از این‌رو، در صدد نقد گذشته خود برآمد. بنابراین، نیروهای نوگرای آن در مراکز علمی، فرهنگی، دانشگاهی و رسانه‌های تحلیلی و خبری رحل اقامت افکندند و به تحصیل، تدریس، تحقیق و تحلیل پرداختند تا شرایط مناسب و امکان حضوری دیگر در عرصه سیاسی و اجتماعی برای آنان فراهم گردد (سلیمی، ۱۳۸۴، ۲۰۶-۲۰۷). تعداد بسیاری از آنان نیز برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام شدند.

جناح چپ از فرصت مناسب که با رانده شدن از قدرت نصیبش گشته بود، به بهترین نحو بهره برد و آن را اعتکاف فکری و علمی خود قرار داد و به نقادی گذشته و برنامه‌ریزی برای آینده همت گماشت. بدین سان، بستری مناسب برای نقد گذشته و تفکر درباره آینده، در این جناح فراهم گشت. به نظر آرمین، پذیرش رویکرد اصلاحی، مبتنی بر قبول دو گزاره اساسی است: نخست، پذیرش وجود فرایند انحراف و دوری از اهداف اولیه؛ و دوم، پذیرش قابلیت اصلاح و ظرفیت خود ترمیمی برای تصحیح روندهای غلط و مناسبات انحرافی (کریم‌الدینی، ۱۳۸۱، ۱۷-۱۸). بنابراین، باور به اصلاح‌پذیری نظام، اعتقادی موجه و مستدل در درون جناح چپ تلقی می‌شد که بدون آن اتخاذ رویکرد اصلاحی موضوعیت نداشت. بنابراین، اصلاح‌طلبان بر اساس مبانی فکری انقلاب اسلامی، ساختار حقوقی نظام سیاسی، سابقه تاریخی تحول در نظام و میزان همگونی در درون حاکمیت، به این رویکرد تمسک جستند (علوی‌تبار، ۱۳۷۹، ۱۸۹-۱۹۰) و در «حلقه کیان» و «محفلی آیین» گرد هم آمدند تا چشم‌اندازی روشن برای برون‌رفت از بن‌بست بیابند. حلقه کیان با محوریت عبد‌الکریم سروش تشکیل شده بود که نیروهای رانده شده از کیهان فرهنگی را در برمی‌گرفت و حلقه آیین در اطراف خاتمی

شکل گرفته بود که نیروهای جوان جناح چپ و دانشجویان پیرو خط امام و اعضای دفتر تحکیم وحدت را در برمی گرفت.

پیروزی نسبی نمایندگان منسوب به نوگرایان دینی و دگراندیشان سیاسی در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی، آنان را نسبت به آینده امیدوار ساخت و برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری به تکاپو انداخت. گرچه میرحسین موسوی به ندای آنان پاسخ مثبت نداد، اما خاتمی به خواست آنان گردن نهاد و نامزد انتخاباتی جناح چپ شد (کاوایی، ۱۳۷۹ا، ۱۴۸ و ۱۶۵). جناح چپ به دو دلیل وارد عرصه رقابت انتخاباتی شد: نخست، رد صلاحیت کسانی چون موسوی و خاتمی، هزینه‌ای سنگین را به محافظه‌کاران تحمیل می‌کرد. دوم، حضور آنان امکان بسیج نیروهای مخالف و ارائه برنامه جامعی از دیدگاه نیروهای چپ را فراهم می‌نمود. علت اصلی موافقت خاتمی نیز احتمال ضعیف پیروزی بود (سلیمی، ۱۳۸۴، ۲۱۲-۱۶۳). بنابراین، پیروزی وی، پدیده‌ای شگفت‌انگیز و غیرمنتظره ارزیابی می‌شد که همگان را غافل‌گیر ساخت. از دیدگاه حسینیان، «حاکمیت به هر حال مخالف با آمدن خاتمی بود» (رفیع‌زاده، ۱۳۷۹، ۵۶). شواهد پیش و پس از برگزاری انتخابات نیز این نظر را تایید می‌کرد. خاتمی در محافل خارجی نیز ناشناخته بود و پیروزی وی برای ناظران غربی نه تنها شگفت‌آور، بلکه اعجاب‌انگیز تلقی می‌شد (Buffington, 1997, vii). زیرا آمادگی لازم برای رویارویی با این پیروزی بهت‌آور وجود نداشت و فرض قطعی بر ناکامی خاتمی و شکست اصلاح‌طلبان استوار بود. در واقع، شرکت در انتخابات اهداف محدود داشت و در طرح دیدگاه گروه‌های مخالف، بهره‌گیری از فرصت مشارکت سیاسی برای ارایه یافته‌های حلقه آیین و برقراری تعامل سازنده با حاکمیت براساس آرای کسب شده، خلاصه می‌شد (سلیمی، ۱۳۸۴، ۲۱۲-۲۱۴). بدین ترتیب، خاتمی با هدف ایجاد پیوند، هماهنگی و انسجام سیاسی میان مردم، روشنفکران منزوی و سیاستمداران منفعل به وادی انتخابات گام نهاد و با قرائتی لیبرال و مردم‌سالارانه از قانون اساسی، برنامه دوازده‌گانه‌ای را عرضه کرد که در حلقه آیین جمع‌بندی شده بود. خاتمی در پی بهره‌گیری از ظرفیت‌های سیاسی مغفول و برگزاری یک انتخابات سالم و رقابتی بود. در حالی که نزدیکانش چندان به موفقیت نداشتند (همان، ۲۶۴-۲۶۵). بنابراین، پیش‌بینی ناپذیری و حضور بی‌سابقه و غیرمنتظره مردم در پای صندوق‌های رای‌گیری، انتخابات دوم خرداد را شگفت‌انگیز ساخت (باقی، ۱۳۸۳، ۳۷۵-۳۷۲). نتیجه انتخابات، هم طرفین بازی را حیرت زده کرد و هم ناظران بیرونی را به شگفتی واداشت. این شوک انتخاباتی، امکان هر گونه واکنشی را از محافظه‌کاران که پیشاپیش خود را پیروز قطعی انتخابات تصور می‌کردند، سلب کرد و آنان را به کمای سیاسی فرو برد و حامیان خاتمی را که فاقد هر گونه راهبرد و تاکتیک برنامه‌ریزی شده برای مواجهه با پیروزی، اداره جامعه و اجرای برنامه‌های اصلاحی خویش بودند، در برابر

مسئولیت خطیر و سنگین کشورداری قرار داد؛ بدون آنکه تشکیلات سیاسی و سامان اجتماعی منسجمی برای آن تدارک دیده باشند.

میزان و ترکیب آرای خاتمی، بیانگر خواست عمومی مردم بود که از شرایط موجود ناراضی بودند و تحول سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را طلب می‌کردند. به نظر بیشتر صاحب‌نظران، «پیام دوم خرداد پیام تغییر و دگرگونی بود» (رضوی، ۱۳۷۹، ۷۳). «انتخاب شدن او [خاتمی] نشان داد که میل به تغییر در تمام جامعه رسوخ کرده است» (مونتاین، ۱۳۷۹، ۱۲۱). مطالبات عمومی مردم از یک‌سو و مسئولیت کشورداری در شرایط پیچیده سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر، نیازمند طرح و برنامه‌ای منسجم و تشکیلات سیاسی هماهنگ، سازمان‌یافته و نیرومندی است؛ به گونه‌ای که از تمام ظرفیت‌های موجود به‌ویژه نقش سازمان یافته افکار عمومی و نیروهای اجتماعی در عرصه سیاسی بهره‌گیری شود. بنابراین، گروه‌های هجده‌گانه دوم خردادی، تحت تاثیر هیجان سیاسی ناشی از پیروزی گرد هم آمدند و با ذوق و شوق فراوان، ائتلافی شکننده را تشکیل دادند، تا هم از سهم سیاسی خویش بهره‌مند گردند و هم در اداره کشور و جامعه مشارکت جویند و آرمان‌های سیاسی خود را پیگیری کنند. وجه اشتراک آنان، مخالفت با جناح رقیب بود. اما از لحاظ خاستگاه طبقاتی و دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و روش‌های اجرایی، طیفی گسترده و متنوع را در برمی‌گرفتند که ناهمگونی در میان آنان را بیشتر می‌کرد. زیرا در اهداف راهبردی و راه‌کارهای اجرایی هم‌داستان نبودند. کادر رهبری و سیاست‌گذاری واحدی نداشتند و نفس تعدد از تاثیرشان می‌کاست. بنا بر تعریف حزب، آگاه و قادر به جذب اعضا از میان طبقات مردم نبودند؛ مهم‌تر از همه، شخص خاتمی در رأس هیچ گروهی قرار نداشت. بنابراین، با وجود حامیان فراوان، نه برنامه‌ریزی منسجم داشتند و نه قادر به برقراری ارتباط حزبی و مناسب میان مردم و رئیس جمهور بودند و نه در مبارزات و مذاکرات و داد و ستد سیاسی با گروه‌های رقیب، نیروی کارآمدی به حساب می‌آمدند (رضوی، ۱۳۷۹، ۳۵-۳۶). بنابراین، ائتلاف آنان فاقد هر گونه بنیان نظری، منطق ائتلاف سیاسی، انسجام درونی و هماهنگی ساختاری بود. در واقع، ائتلافی سریع، عاطفی، نانوشته و تقدیرگرایانه‌ای بود که بر اساس الزامات فوری و منافع آنی گروه‌های پیروز و بدون دوراندیشی لازم شکل گرفت؛ بدون آن که شرایط یک ائتلاف اصولی مهیا شود. به تعبیر دیگر، شرایط لازم و کافی برای ائتلاف پایدار و سودمند میان آنان فراهم نبود. زیرا «تشکیل ائتلاف نتیجه تصمیم‌گیری بازیگرانی است که به شیوه عقلانی به محاسبه و ملاحظه منافع خود می‌پردازند و در پی به حداکثر رساندن آنها هستند» (بشیریه، ۱۳۸۳ا، ۷۶-۷۷). تشکیل هر ائتلاف، پیشاپیش نیازمند شرایط چندی است. نخست، حداقل حضور سه بازیگر لازم است؛ دوم، وزن رای همه بازیگران باید برابر بوده و رای اکثریت ملاک تصمیم‌گیری قرار

گیرد؛ و سوم ارزش برد یا سهمی که همه برندگان در ائتلاف کسب می‌کنند، باید برابر با ارزش باخت همه بازندگان، در صورت عدم ائتلاف باشد. در واقع، ارزش سهم هر بازیگر در همه ائتلاف‌های احتمالی برابر است و سهمی که هر بازیگر به دست می‌آورد، تنها نتیجه ائتلاف می‌باشد. در حالی که ائتلاف گروه‌های دوم خردادی، فاقد دو شرط اساسی اخیر بود و مذاکره و چانه‌زنی خاص برای ائتلاف صورت نگرفته بود. هر ائتلافی نیازمند تامین شرایط و الزاماتی است تا امکان هر گونه فرصت طلبی سلب شود و هر گروه بر اساس وزن سیاسی خود و بر پایه میثاق ائتلاف، سهم خواهی کند. بدین ترتیب، معنای ائتلاف میان گروه‌های سیاسی مترادف با ائتلاف دو گروه مخالف نیست. زیرا هر یک از آنان تعهدی به افکار عمومی سپرده‌اند که قابل تخلف نیست (قرچانی، ۱۳۷۹ب، ۲۴۴). در ائتلاف گروه‌های دوم خردادی، گروه‌های متنوع و نامتجانسی گرد هم آمده بودند. احزاب و گروه‌هایی چون مجمع روحانیون مبارز، جبهه مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب کارگزاران سازندگی، حزب همبستگی، حزب اسلامی کار، خانه کارگر، دفتر تحکیم وحدت و ... در این ائتلاف شرکت جستند؛ ائتلافی که جریان‌های گوناگون فکری و سیاسی راست مدرن، چپ سنتی، چپ مدرن، چپ افراطی، روشنفکران دینی و حتی گروهی از روشنفکران لائیک را در بر می‌گرفت.

در این میان، پس از پیروزی خاتمی، جبهه مشارکت ایران اسلامی از همایش اعضای دفاتر تبلیغات انتخاباتی خاتمی سر برآورد و به مدد بهره‌گیری از امکانات دولتی قارچ‌گونه رشد یافت و به حزبی قدرتمند و فراگیر تبدیل گردید. در حالی که خاتمی عضو مجمع روحانیون مبارز بود، حزب مشارکت از حامیان اصلی وی به شمار می‌رفت؛ این حزب طیف بسیار متنوع و ناهمگون را در بر می‌گرفت. به گونه‌ای که *حجاریان*، اصطلاح طنزآمیز «بین‌العباسین» را برای توصیف آن برگزید. منظور وی، حضور عباس دوزدوزانی به عنوان چهره‌ای انقلابی و ارزشی در یک سر طیف و عباس عبدی به عنوان شخصیتی تندرو و چپ‌گرا در سر دیگر طیف بود. علاوه بر این، کسانی چون حسین مظفر و طهماسب مظاهری در میان گروه‌های دوم خردادی حضور داشتند که اولی در دولت نخست خاتمی به وزارت آموزش و پرورش منصوب شد و سپس به عنوان نامزد گروه آبادگران منسوب به راست افراطی به مجلس هفتم راه یافت و دومی که وزیر اقتصاد خاتمی بود، به خاطر ارتباط و مراودات مشکوک با مخالفان جنبش اصلاحات، از پست وزارت معزول شد و سپس از کابینه احمدی‌نژاد سر درآورد. به طور کلی، طیفی از نیروهای انقلابی، ارزشی، سوسیال دموکرات و لیبرال دموکرات در جبهه دوم خرداد حضور داشتند. بدین سان، خاستگاه طبقاتی متفاوت، مبانی فکری و نظری متعارض و اختلاف عقاید سیاسی که ارزش‌های فرهنگی متنوع، منافع سیاسی ناهمگون و سلیقه‌ها و روش اجرایی

گوناگونی را در پی آورد، تاثیرات منفی خود را به سرعت نشان داد و در نخستین سال دولتمداری خاتمی، اختلافات درون‌گفتمانی در جنبش اصلاحات، سر باز کرد.

پرونده غلامحسین کرباسچی، شکاف میان اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران را عمیق‌تر ساخت و دامنه آن به درون جبهه دوم خرداد کشیده شد. وی در دوران هاشمی رفسنجانی، مدیریت شهرداری تهران را برعهده داشت و رهیافتی جدید در حوزه مدیریت شهری ارائه کرد و مسیری تازه در عمران، آبادانی و سازندگی کشور گشود. شیوه مدیریت شجاعانه وی تاثیرگذار بود و گامی بلند در توسعه فرهنگی و اجتماعی پایتخت تلقی می‌شد. اما وی شهرداری را به یک نهاد سیاسی تبدیل کرد. بدین سان، در پویش تحولات آینده کشور به ایفای نقش پرداخت. به گونه‌ای که عملکردش یکی از علل شکل‌گیری جریان دوم خرداد ارزیابی می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۰، ص ۳۱۴). وی با تاسیس فرهنگسراها و مراکز فرهنگی و تفریحی و ترسیم الگوی ویژه مدیریت شهری به نماد نوگرایی و توسعه در کشور تبدیل شد. اما در پی حمایتش از خاتمی، مورد غضب مخالفان قرار گرفت و به استناد شیوه‌های تخلف‌آمیز مدیریت مالی، تحت تعقیب قضایی قرار گرفت (میرسلیم، ۱۳۸۴، ۵۸۳) و طی سلسله محاکمات جنجالی - که به طور مستقیم از سیمای ملی پخش می‌شد - به اتهام اختلاس و سوءمدیریت به حبس و تعلیق از خدمات دولتی محکوم و روانه زندان شد (ر.ک. به: مروارید، ۱۳۷۷). این پرونده قضایی، چندین سال موضوع اختلافات جناحی و درون جناحی قرار گرفت. از سویی، محافظه‌کاران از پرونده قضایی شهردار تهران برای فشار به خاتمی استفاده می‌کردند؛ و از سوی دیگر، میان اصلاح‌طلبان در باره چرایی و چگونگی دفاع از کرباسچی، اختلاف نظر و بحث و جدل سیاسی وجود داشت. گروهی، پرونده کرباسچی را به دوره‌ی زمامداری هاشمی و عملکرد کارگزاران سازندگی نسبت می‌دادند که خاتمی و اصلاح‌طلبان نقشی در آن نداشته‌اند و زمانی خود منتقد سرسخت آن به شمار می‌رفتند. بنابراین، لزومی برای صرف وقت و هزینه و انرژی از حساب اصلاح‌طلبی در این دفاعیه نمی‌دیدند. اما گروهی دیگر، کرباسچی را مؤتلف سیاسی خویش تلقی می‌کردند و از لحاظ اخلاقی و سیاسی، خود را موظف به دفاع از او می‌دانستند. آنان بر این باور بودند که کرباسچی تاوان حمایت از خاتمی را پس می‌دهد و در زیر تیغ انتقام محافظه‌کاران، سپر بلای اصلاح‌طلبان قرار گرفته است. بنابراین، محاکمه شهردار نوگرای تهران، مقدمه برخورد با جریان اصلاحات ارزیابی می‌شد. در نتیجه، آنان معتقد بودند که نباید این سد سکندر اصلاح‌طلبی شکسته شود و گرنه سیل ویرانگر آن، دوم خرداد و پیامدهای آن را یک‌سره با خود خواهد برد. از این‌رو، گروهی به شدت از کرباسچی حمایت می‌کردند و از اختیارات قانونی رئیس‌جمهور برای استخلاص وی بهره می‌بردند. در حالی که دفاع خاتمی از کرباسچی حالتی از همبستگی و این‌همانی ایجاد می‌کرد که قابل پذیرش عمومی نبود. «زیرا به

هر حال رفتارهای قانون‌ستیز در شهرداری [...] به میزان زیادی رواج داشته و رئیس جمهور باید خواستار این می‌شد که روال قانونی در تمام سطوح سیاسی اعمال شود» (پهلوان، ۱۳۸۲، ۱۶۳). در واقع، مساله شهردار تهران به یک مساله جناحی تبدیل شده بود؛ اما رفتارهای غیرقانونی رایج در شهرداری تهران، غیرقابل دفاع بود و خاتمی باید قانونمدارانه عمل می‌کرد. شیوه مواجهه کرباسچی با تراژدی زندان نیز به این اختلافات شدت و دامنه بیشتر بخشید. ندامت‌نامه وی برای آزادی از زندان سویی و حرکت انتخاباتی وی برای برگزاری با شکوه سومین دوره انتخابات مجلس خبرگان از سوی دیگر، تمام سرمایه‌های سیاسی و اخلاقی وی را در نزد افکار عمومی بر باد فنا داد و اسطوره قهرمانی او را که با/میرکبیر مقایسه می‌شد، درهم شکست. بدین ترتیب، ریشه‌های اختلاف و تشّت در میان اصلاح‌طلبان با نخستین موانع و مشکلات، جوانه زد و به سرعت رشد کرد و ماهیت ناهمگون و نامنسجم آنان را برملا ساخت. این اختلاف ناشی از ناسازه‌های نظری در گفتمان اصلاح‌طلبی بود (رک. به: خلجی، ۱۳۸۶). به طور کلی، چالش در جبهه اصلاحات، ناشی از منش‌ها، نگرش‌ها و روش‌های متفاوت و متضاد بود (سلیمی، ۱۳۸۴، ۱۷۹). این تفاوت‌های گوهری از شکل‌گیری جبهه واحد اصلاح‌طلبی، بر پایه یک راهبرد منسجم و تاکتیک‌های مرحله‌بندی شده برای پیشبرد اهداف، جلوگیری کرد. بنابراین، ریشه‌های اختلافات درون‌گفتمانی اصلاحات را باید در ناسازه‌های نظری و ناهماهنگی درون منطقی این گفتمان جست‌وجو کرد.

گفتار دوم: فراگیری اختلاف

تأثیرات فرهنگی حاکمیت استبداد و فقدان تجربه مردم‌سالاری در ایران، از بالندگی و بلوغ فرهنگ سیاسی جلوگیری کرده و مانع از شکل‌گیری فرهنگ عمومی و رویکرد منافع ملی شده است. پیامد این معضل به گونه‌ای گسترده و عمیق است که ناسازه تاریخ معاصر ایران تلقی می‌شود و خاتمی بر تأثیرات منفی آن تأکید داشت. تاجیک، مشکل گفتمان اصلاح‌طلبی را در این ناسازه تاریخی خلاصه می‌کند: «ناسازه طرح جامعه مدنی و نوین و قانونمدار و کثرت‌گرا، بدون تجربه فرهنگی» (کریم‌الدینی، ۱۳۸۱، ۱۱۷). در واقع، با فقدان بستر فرهنگی و اجتماعی لازم برای تحزب، پیگیری آرمان جامعه مدنی، تحزب و مردم‌سالاری، همواره در ایران ناکام مانده است. احزاب و گروه‌های مدنی در ایران به مثابه نظام‌های بسته عمل می‌کنند و همدیگر را بر نمی‌تابند. نتیجه طبیعی این فرایند، حاکمیت چرخه استبداد و دور باطل خودکامگی است: استبداد و خودکامگی، انقلاب، هرج و مرج و دوباره استبداد (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۵۷-۶۲ و برزین، ۱۳۷۷، ۱۲۴-۱۱۳ و ۱۰۷-۱۱۰). در واقع، به‌رغم انقراض نظام پادشاهی، سنت استبدادی در فرهنگ سیاسی ایران تداوم یافته که ناشی از نفوذ گسترده و استواری میراث تاریخی استبداد در ایران

است (امانت، ۱۳۸۳، ۲۶ و سبک، ۱۳۷۹، ۵۶). در حالی که رویکرد ملی نیازمند غلبه فرهنگ سیاسی مردم‌سالارانه و منافع ملی بر منافع فردی، گروهی، قومی است. بنابراین، تا هنگامی که فرهنگ سیاسی مردم‌سالارانه مبتنی بر تساهل و مدارا و تحمل سیاسی، کثرت‌گرایی و تحزب محقق نشده باشد، انتظار استقرار نظام سیاسی مردم‌سالار، انتظاری بیهوده است. بر این پایه، فقدان رویکرد ملی و غلبه رویکرد جناحی، حزبی، گروهی و منافع فردی بر نیروهای دوم‌خردادی، آنان را به سرنوشت تاریخی احزاب و گروه‌های پیشین در ایران دچار کرد. عملکرد خودمحو‌رانه، اختلافات درونی و شکاف‌های خاموش میان آنان را فعال ساخت که با نخستین مشکلات دره‌ای عمیق و فاصله‌ای ترمیم‌ناپذیر میان آنها انداخت. رهبران اصلاح‌طلب که برنامه‌ریزی روشن برای مواجهه با این مشکلات نداشتند، هرگز فرصت حل اختلاف‌ها یا سرپوش نهادن بر روی آنها را نیافتند. به طور کلی، اصلاح‌طلبان، هم از لحاظ مبانی فکری و هم از لحاظ انگیزه‌ها و اهداف، و هم از لحاظ روش‌ها و رویه‌های نیل به اهداف، اختلافات عمیق داشتند و در باره‌ی اصل وجود انحراف، میزان انحراف از اهداف انقلاب اسلامی و چگونگی اصلاح نظام و سیاست‌های رایج کشور، توافق نظری با یکدیگر پیدا نکردند.

البته واژه اصلاحات در فرایند ریاست جمهوری و دولتمداری بر خاتمی تحمیل شد و جنبش انتخاباتی دوم‌خرداد، جنبش اصلاحات نام گرفت. خاتمی در شعارهای انتخاباتی خود، از مفهوم اصلاح و اصلاحات سخن نگفته بود و این واژه به تدریج در گفتارهای وی راه یافت. در واقع، مفهوم اصلاحات پس از دو سال وارد ادبیات سیاسی ایران گشت و در مطبوعات متداول شد و نخستین بار در *روزنامه جامعه* یا *توس* به کار برده شد که دو معنای اساسی در برداشت: نخست وجه مفهومی که در برابر محافظه‌کاری به کار گرفته می‌شد و مترادف با نوگرایی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بود. اما وزن سیاسی آن در دفاع از آزادی‌های عمومی، مردم‌سالاری و جامعه مدنی بیشتر بود. دوم، وجه روشی که در برابر انقلابی‌گری استعمال می‌شد و به معنای بهبود شرایط از طریق مشارکت سیاسی مردم و اصلاحات مسالمت‌آمیز بود. با این حال، وجه مفهومی اصلاح‌طلبی بر وجه روشی آن غلبه یافت. با وجودی که شرایط لازم و کافی برای آن مهیا نبود. کثرت کاربرد و فقدان تعریف جامع و مانع از اصلاحات، موجب ترویج و تثبیت این وجه گردید (سلیمی، ۱۳۸۴، ۲۰۳). برخی بر اساس انگاره توطئه معتقدند، اصلاحات یک واژه وارداتی است که به نیروهای دوم‌خرداد جهت می‌داد. «از همان روز اول، مطبوعات خارج کشور (غربی و شرقی) اصطلاح رفرمیسم را به این حرکت [نسبت] می‌دادند و آقای خاتمی را به عنوان یک رفرمیست مورد خطاب قرار می‌دادند» (لاریجانی، ۱۳۷۹، ۱۳۳). از دیدگاه برخی موافقان نیز واژه‌ی اصلاحات بر نیروهای دوم‌خردادی تحمیل گشت و هر کس به فراخور دیدگاه، نیاز و منافع خویش، تعبیری ویژه و

مطابق میل از آن ارایه داد. «این واژه یک سال و نیم پس از دوم خرداد از طریق ترجمه وارد گفتمان رایج شد و هر کس از ظن خود شد یار او و تلقی خاصی از آن پیدا کرد» (شکوری‌راد، ۱۳۸۵، ۶). پس یکی از مشکلات اساسی، فقدان تعریف درستی از اصلاحات بود. در نتیجه، اصلاحات با لیبرال دموکراسی اشتباه گرفته شد. در حالی که در مفهوم اسلامی، اصلاحات تعارضی با دموکراسی که در انقلاب اسلامی تجلی یافت و قدرت ناشی از مردم گشت و تحت نظارت آنان قرار گرفت، ندارد (خاتمی، ۲۱ خرداد ۱۳۸۵، سایت انتخاب). بنابراین، در هنگامه تصور آغاز یک جنبش اجتماعی، خاتمی از آمادگی لازم برای مواجهه با آن برخوردار نبود. زیرا به طور اساسی، مخالف تندروی و رادیکالیسم بود.

رواج مفهوم اصلاح طلبی، پیامدی سیاسی و اجتماعی مثبت بر جای نگذاشت و تنها به عنوان یک حربه سیاسی برای بیرون راندن رقیب از عرصه سیاسی به کار برده شد و گروه‌بندی محافظه‌کار و اصلاح طلب را رایج ساخت. در واقع، مفهوم نوگرایانه اصلاح طلبی، تقسیم‌بندی‌های درونی جبهه دوم خرداد و تنوع فکری در درون جبهه رقیب را نادیده گرفت. زیرا در میان هر دو گروه، طیفی متنوع از نیروهای سیاسی و اجتماعی حضور داشتند که این مفاهیم رویکرد سیاسی آنان را به طور دقیق بیان نمی‌کرد. به عبارت دیگر، آرمان سیاسی آنان به این دو مفهوم، قابل تقلیل نبود. بنابراین، به کارگیری اصلاحات به معنای نوگرایی و شاخص مرزبندی میان نیروهای سیاسی و اجتماعی، هم باعث تجزیه نیروهای دوم خرداد گردید و هم رقبای همگون را از اصلاح طلبان راند. در حالی که آنان می‌توانستند وجه روشی اصلاح طلبی برجسته ساخته و بسیاری از نیروهای رقیب را در چارچوب باور به مردم‌سالاری اصلاح طلبانه جذب نمایند. زیرا به تعبیر متهی، «اصلاحات عبارت است از تغییرات محدود، تدریجی، [و] کم‌شتاب برای بازسازی بنیادهای نظام سیاسی» (آرمین... و دیگران، ۱۳۸۰، ۲۵۹-۲۶۰) و بیرون راندن رقیب از عرصه قدرت و سیاست و تحولات بنیادین در نظام سیاسی و اجتماعی کشور در چارچوب آن نمی‌گنجد.

در این شرایط، خاتمی نیز از پذیرش رهبری جنبش اصلاح طلبی استنکاف می‌کرد. زیرا جایگاه رسمی مقام ریاست جمهوری، رعایت معادلات ساختار قدرت را به وی تحمیل می‌کرد و او ناچار به رفتاری محافظه‌کارانه بود. بنابراین، جبهه‌ی دوم خرداد از فقدان رهبری متمرکز رنج می‌برد و از سازماندهی نیروهای پراکنده خود ناتوان بود و نمی‌توانست به نیازهای سیاسی و اجتماعی موجود پاسخ گوید. در واقع، این جبهه از عناصر کلیدی یک جبهه منسجم تهی بود. زیرا جبهه سیاسی به عنوان برابند یک جنبش اجتماعی، باید تکلیف خود را در چهار حوزه مهم مشخص نماید: نخست، تعیین ایدئولوژی سیاسی حداقلی که تکثر نیروهای سیاسی و اجتماعی در جبهه دوم خرداد این اجازه را نمی‌داد؛ دوم، فقدان استراتژی مشخص و مدون

که ناشی از آماده نبودن آنان بود؛ سوم، فقدان پایگاه اجتماعی طبقاتی مشخص، به گونه‌ای که حامیان آن در همه طبقات اجتماعی حضور پراکنده‌ای داشتند؛ و چهارم، عدم سازماندهی مناسب که جبهه دوم خرداد از توانایی لازم برای تاسیس نهادهای مدنی و حزبی پویا برخوردار نبود؛ نهادهایی که نیروهای پراکنده جنبش را در چارچوب نهادهای سیاسی و اجتماعی سازماندهی کنند و از ظرفیت آنان استفاده نمایند (قوچانی، ۱۳۸۱، ۳۹-۳۷). در واقع، آنان فاقد پایگاه اجتماعی مشخص و استواری بودند که نمایندگی منافع بخش خاصی از جامعه را داشته باشند. «جنبش اصلاحات [...] فاقد هرگونه بنیان اجتماعی برای مبارزه سیاسی است، فقدان سازمان، تئوری، استراتژی، تاکتیک و... همه در این جنبش جمع است» (قوچانی، ۱۳۸۳b، ۱۴). فقدان نظریه سیاسی، راهبرد، تاکتیک و سازماندهی، به تکوین دومین حلقه اختلافات درون‌گروهی در میان اصلاح‌طلبان منجر شد و اختلافات را فراگیر کرد.

پیروزی اصلاح‌طلبان عرصه را بر رقبا تنگ کرده و به عقب‌نشینی واداشته بود. اما آنان با اتخاذ یک استراتژی تخریبی از پیشروی اصلاح‌طلبان جلوگیری کرده و گفتمان اصلاح‌طلبی را می‌کوبیدند. مهم‌ترین عملیات تخریبی، اتهام براندازی بود که به استناد عملکرد تدریجانه مطبوعات اصلاح‌طلب صورت می‌گرفت (ر.ک. به: قمری وفا، ۱۳۸۱). گروهی با تمایز قایل شدن در میان اصلاحات واقعی و براندازی خاموش، گفتمان اصلاح‌طلبی را راهبرد براندازی نظام، ارزیابی می‌کردند. زیرا غرب برای مقابله با جنبش‌های انقلابی و اسلامی، همواره از دو راهبرد بهره می‌برد: «توسل به زور یا کودتای آنی و اصلاح‌طلبی یا کودتای تدریجی؛ استراتژی اول کودتای نظامی است، استراتژی دوم کودتای مدنی است» (مولانا، ۱۳۸۰، ۴۳). این روند با عناوینی چون اصلاح‌طلبی، توسعه سیاسی، نوگرایی و مدرنیته در کشورهای اسلامی اجراء می‌شود. گروهی دیگر اصلاح‌طلبی را الگوی بازسازی شده فروپاشی شوروی سابق می‌پنداشتند که در کاخ سفید طراحی شده و علاوه بر ابعاد نظامی و اقتصادی سیاست مهار ایران، زمینه‌های داخلی فروپاشی را فراهم می‌سازد: ایجاد پایگاه داخلی، نفوذ در مطبوعات، مزدورپروری، بحران‌آفرینی، گسترش تخصصات جناحی و ترویج اصلاح‌طلبی امریکایی در این طرح گنجانده شده بود و با هدف تضعیف پایگاه مردمی نظام، سطح توقعات نامعقول و مطالبات غیرمنطقی را در جامعه افزایش می‌داد و در راستای نفی نظریه حکومت دینی و شکست جمهوری اسلامی، به بحران ناکارآمدی دامن می‌زد (واعظی، ۱۳۷۹، ۱۱). برخی با نگرش آسیب‌شناختی، نسبت به خطر انحراف و گرایش اصلاح‌طلبان به لیبرالیسم هشدار می‌دادند. از این دیدگاه، اصلاح‌طلبان لیبرال مفهوم اصلاحات سکولار را اشاعه می‌دادند و روشنفکران دینی، با نواندیشی و بازاندیشی، به تخطئه اسلام‌گرایی و انقلابی‌گری پرداخته و از هویت فرهنگی و تاریخی خویش غفلت می‌ورزیدند (افروغ، ۱۳۷۹، ۳۶-۳۳ و میرسلیم، ۱۳۸۴، ۴۲۱). تدریجی

مطبوعات و سیاست تساهل و مدارای کارگزاران فرهنگی دولت خاتمی باعث شگفتی ناظران غربی می‌شد (جدی‌نیا، ۱۳۷۹، ۱۷۵-۱۷۶ و ۲۷۲ و زیبا کلام، ۱۳۷۸، ۲۳۷-۲۴۰) و واکنش تند رقبا را برمی‌انگیخت. این رویه افراطی و غیرمسئولانه به حدی گسترش یافت که گویی موضوع قابل نقد و بررسی دیگری جز حمله به سنت و سنت‌گرایی وجود نداشت و اصلاح‌طلبان هدفی جز تحریک نیروهای سنتی در سر نداشتند. نقل قول زیر نمونه‌ای از این تندروی‌هاست. انسانی که خود را پای بند اصول از پیش تعیین شده دنیوی می‌کند و به خاطر رضای خواسته‌های اجتماعی، تن به سنت‌های موروثی می‌دهد و سنت‌های موروثی را تا آنجایی قبول دارد که اجازه هر نوع تفکر و دگراندیشی را از او سلب می‌کند، پر یقین نمی‌تواند در مسیر آزاداندیشی قرار گرفته و بانی و باعث توسعه گردد. سنت، خوراک مغزهای تهی است و نواندیشی برگرفته از آزاداندیشی، خوراک مغزهای فعال، هدفمند و پر انرژی است. خلق آثار بی‌بدیل و اتخاذ تدابیر پویا که لازمه توسعه‌ی انسانی است، نمی‌تواند محصول مغزهای سنت زده و قهقرایی باشد؛ چرا که صاحبان این پیش، همواره در مقابل هر پدیده‌ای نو، واکنش کهنه از خود نشان می‌دهند... (سرکار، ۱۳۸۲، ۲۰۱).

بنابراین، سیاست‌های فرهنگی خاتمی مورد حمله قرار گرفت و مطبوعات به سنت‌گریزی و مذهب‌ستیزی از سوی، و قانون‌شکنی و بحران‌آفرینی از سوی دیگر متهم شدند. در بحران یورش به کوی دانشگاه و آشوب‌های خیابانی پس از آن، انگشت اتهام به سوی روزنامه سلام نشانه رفت (ایمانی، ۱۳۸۰، ۳۹-۴۰). و زمینه برخورد قانونی با مطبوعات فراهم شد. نشریات زیر فشار قرار گرفتند و رابطه اصلاح‌طلبان و توده‌های مردم و نیروهای اجتماعی از هم گسسته شد. گزارش‌های تحلیلی و خبری ناظران غربی نیز بر حساسیت محافظه‌کاران می‌افزود و شائبه وابستگی مطبوعات به بیگانگان را تقویت می‌کرد. آنان خاتمی را گورباچف ایران می‌نامیدند و بهار تهران را با بهار پراگ مقایسه می‌کردند. بنا به تحلیل آنان، در عرصه فرهنگ، هنر و رسانه‌های ایران تحول انقلابی در حال انجام بود و خاتمی از طریق تحولات فرهنگی، هنری و ورزشی و تغییر فضای سیاسی و اجتماعی کشور، در صدد بهبود روابط ایران با غرب به ویژه آمریکا برآمده بود: «اینک نبرد واقعی، نبردی فرهنگی بود» (دیگی، ۱۳۷۹، ۲۰۰). در مقابل، اصلاح‌طلبان، فضای سیاسی جدید را صرفاً یک تجربه نوین مطبوعاتی تلقی می‌کردند (قوچانی، ۱۳۷۹، ۲۶۱-۲۶۲) و تأثیرات سیاسی و اجتماعی انکارناپذیر مطبوعات را مثبت ارزیابی می‌نمودند (قوچانی، ۱۳۷۹، ۱۳۱-۱۳۲). در این حال، محافظه‌کاران انحراف فکری در جریان اصلاح طلبی را ناشی از تردید اصلاح‌طلبان نسبت به اسلام ارزیابی می‌کردند. زیرا آنان اسلام را مکتبی کامل و پاسخگوی نیازهای بشری در همه اعصار نمی‌دانستند و تنها ملاکشان نظریه‌های جدید غربی بود (مطهری، ۱۳۸۱، ۱۲۱). با این حال، برخورد سیاسی حاکمیت و قوه قضائیه با جریان اصلاح طلبی

قابل پذیرش نبود و موجب تقویت اجتماعی و اقبال عمومی نسبت به اصلاح طلبان می‌شد و شائبه سیاسی بودنش جنبه عدالت‌خواهی دادرسی‌ها را مورد تردید قرار می‌داد (همان، ۱۳-۱۶). هم‌زمان با رسانه‌های گفتاری و نوشتاری رقبا که بر رویکرد براندازانه مطبوعات تأکید داشتند (ایمانی، ۱۳۸۰، ۸۹-۹۱) و این تندروی‌ها را در راستای عناد با انقلاب اسلامی ارزیابی می‌نمودند، (ایمانی، ۱۳۷۹، ۹۶) برخی اعتراضات درون‌گفتمانی نیز بیانگر انحصارطلبی اصلاح طلبان بود (شوری، ۱۳۸۱، ۵۰-۵۱).

مصلحت‌اندیشی سیاسی، نقشی مهم در تدبیر امور و گذار از بحران ایفا می‌کند. بنابراین، موضع‌گیری‌های سیاسی ترکیبی از مضمون و موقعیت است و هنر سیاستمداران، موضع‌گیری درست در زمان و موقعیتی مناسب است. یک موضع‌گیری هنگامی تأثیری مثبت دارد که در آن هر دو مؤلفه مضمون و موقعیت، به طور توأمان مثبت ارزیابی شوند. چه بسا موضع‌گیری‌هایی که مضمون درستی دارند؛ ولی چون در شرایط نادرستی اتخاذ می‌شوند، تأثیرات منفی و مخربی بر جای می‌گذارند (کویانی، ۱۳۷۹، ۳۱۴). رویه انتقادی اصلاح طلبانی چون گنجی، عبدی و باقی علیه هاشمی رفسنجانی که در آستانه انتخابات مجلس ششم اتخاذ شد، در زمره این موضع‌گیری‌های نامناسب قرار دارد. زیرا نقد آنان نه حساسیت شرایط زمانی را در نظر گرفت و نه مضمونی سازنده در بر داشت (ری. به: گنجی، ۱۳۷۸؛ عبدی، ۱۳۸۰؛ صادقی، ۱۳۷۸؛ و باقی، ۱۳۸۳). بنابراین، ثمراتی مثبت برای جنبش اصلاح طلبی در پی نداشت. بلکه نخست، این جنبش را به بستر رادیکالیسم غیرقابل مهار غلطاند؛ دوم، جبهه‌ای جدید در مقابل اصلاح طلبی باز کرد و گروهی بی‌طرف را به جبهه مخالف راند؛ و سوم، اختلافات درونی اصلاح طلبان را فراگیر و غیرقابل کنترل ساخت. علاوه بر این، موج دستگیری اصلاح طلبان و تعطیلی گسترده مطبوعات را در پی آورد و بهار مطبوعات را به پاییزی خزان تبدیل کرد و آهنگ اصلاح طلبی را کند ساخت. این افراط‌گری ناشی از گفتمان انقلابی، رادیکال، خشونت‌گرا، مطلق‌اندیش و سیاه و سفید حاکم بر جامعه ایران است و نگرش انتقادی جایی در آن ندارد (زیبا کلام، ۱۳۸۰، ۸۳-۵۸). جنبش اصلاح طلبی که داعیه‌دار تبدیل گفتمان انقلابی به گفتمان انتقادی و تشکیل جامعه مدنی بود، با به کارگیری گفتمان انقلابی علیه رقبای سیاسی، حاکمیت آن را تثبیت کرد. بدین ترتیب، فضای احساسی آستانه انتخابات مجلس ششم، علیه اهداف اصلاح طلبانه خاتمی عمل کرد. وی با طرح جامعه مدنی و پیشبرد حقوق سیاسی و مدنی به ریاست جمهوری رسید؛ اما فضای پر شور و هیجان‌آلود مباحث فکری، مطالبات سیاسی و حقوق مدنی و نحوه طرح و پیگیری آنها را تحت تأثیر قرار داد. «برخی پیروزی ایشان را به معنای ضرورت تغییر قانون اساسی یا برخی مبانی آن و «تغییر فوری» برخی دیدگاه‌ها و مناسبات قدرت قلمداد کردند و بر همین اساس [...] نگرانی و حساسیت‌های زیادی را [...] ایجاد کردند» (ضیایی‌فر، ۱۳۸۴، ۲۲۰) در نتیجه، دوره‌ای

از کشمکش‌های سیاسی فرسایشی شکل گرفت که نقد هاشمی مهم‌ترین آنها بود. در حالی که اصلاح‌طلبان باید از گسترش کمی و کیفی مطبوعات برای ساماندهی نیروهای سیاسی و اجتماعی حامی خود استفاده می‌کردند. اما با تندروی فرصت را از دست دادند. در واقع، دوم خرداد به خوبی رهبری، هدایت و مهار نشد و گروهی فرصت‌طلبانه شعارهای تند سیاسی سر دادند و جهت‌گیری نیروهای اجتماعی و فضای سیاسی را در دست گرفتند؛ به جای آن که نظریه‌پردازی کنند و نیروی سیاسی تربیت نمایند (کروبی، ۱۷ خرداد ۱۳۸۵، سایت انتخاب). به باور مخالفان، مطبوعات اصلاح‌طلب شمشیر آخته خود را علیه سنت برهنه ساخته بودند. در حالی که هر تحول ساختاری و اجتماعی، باید به سنت پایبند بوده و به فرهنگ، نظام ارزشی و آداب و رسوم سنتی جامعه احترام بگذارد. به عبارت دیگر، تحول اجتماعی باید بر پایه سنت صورت گیرد. اگر علیه سنت شمشیر کشیده شود و ریشه همه کاستی‌ها و ناکامی در سنت خلاصه گردد، سنت هم علیه نوگرایی شمشیر از نیام برمی‌کشد (افروغ، ۱۳۸۰، ۲۹۸). به باور هاشمی، پس از دوم خرداد، هرج و مرج سیاسی کشور را فرا گرفت و گروهی هوچی‌گر فضای سیاسی را مسموم ساخته و با سیاه‌نمایی، وحدت ملی را مخدوش نمودند. یاران دیروز، ناجوانمردانه به تخریب پیشگامان انقلاب پرداختند و بر حیثیت انقلاب ضربه زدند. از آتش خاکستر این هرج و مرج، مجلس ششم سر برآورد (رحمانی، ۱۳۸۲، ۲۴۷-۲۴۸). به طور کلی، اصلاح‌طلبان در دام تندروی و در چنبره نفرت و انتقام‌جویی گرفتار شدند و بغض و کینه تاریخی خود را که از دوره هاشمی رفسنجانی در سینه پنهان کرده بودند، بیرون ریختند. اما «یکی از فاحش‌ترین اشتباهات اصلاح‌طلبان، برخوردشان با آقای هاشمی رفسنجانی بود» (زیبا کلام، ۱۳۸۰، ۲۲). که از خودخواهی، غرور و اعتماد به نفس افراطی آنان ناشی می‌شد. ولی این برخورد افراطی، چیزی جز گسترش شکاف میان دو جناح از یک سو، و فراگیر شدن اختلاف میان نیروها و گروه‌های دوم خردادی از سوی دیگر، حاصلی در برنداشت و بهانه لازم برای برخورد شدید با اصلاح‌طلبان را فراهم ساخت. بدین‌سان، ناسازدهای نظری و فقدان انسجام راهبردی در گفتمان اصلاح‌طلبی، ناهمگونی سیاسی بیشتری در پی آورد. فرایند گسترش فضای احساسی، دامن زدن به نقدهای تند و تحریک‌آمیز علیه مخالفان، مهار نکردن اختلافات درون گروهی، از یک سو جامعه را به دو گروه محافظه‌کار و اصلاح‌طلب تقسیم کرد و شکاف ذهنی، سیاسی و اجتماعی غیرقابل مهار و پرناسدنی ایجاد کرد. از سوی دیگر، آتش اختلافات درونی اصلاح‌طلبان را شعله‌ور ساخت؛ به گونه‌ای که مهار نیروهای تندرو از عهده رهبران و نخبگان اصلاح‌طلب خارج شد. بنابراین، فقدان بنیاد نظری انسجام‌بخش و مفهوم وحدت‌آفرین در میان اصلاح‌طلبان، دامنه اختلافات درونی در این گفتمان را فراگیر ساخت.

گفتار سوم: فروپاشی اجماع

نزاع سنت و تجدد در کانون تحولات سیاسی و اجتماعی ایران قرار دارد و رقابت و ستیزه‌های سیاسی در پیرامون این منازعه تاریخی شکل گرفته‌اند. همواره گروهی سودای اصلاح داشته و گروهی از سنت دفاع کرده‌اند. بر این اساس، میراث تحولات انقلابی یا اصلاح‌طلبانه معاصر به گفتمان اصلاح‌طلبی رسیده است. به نظر منتقدین، «شعار اصلاحات جزو شعارهای آقای خاتمی نبوده است. اهم شعارهای ایشان آزادی، قانون‌گرایی، جامعه مدنی و توسعه سیاسی بود» (افروز، ۱۳۸۰، ۲۸۰-۲۸۱). این مفهوم پس از پیروزی خاتمی از سوی جناح لیبرال دوم خرداد مطرح شد و جریان‌های سیاسی را به دو گروه اصلاح‌طلب و محافظه‌کار تقسیم نمود. آنان با ترسیم ویژگی‌های گفتمان اصلاح‌طلبی و ترویج اصول لیبرالیسم و سکولاریسم، نخستین جریان روشنفکری در ایران را تداعی بخشیدند. اما بر خلاف نظر منتقدان، گرچه اصلاحات و مفهوم اصلاح‌طلبی در برنامه‌های خاتمی وجود نداشت، اما دال‌های آزادی، قانون‌گرایی، جامعه مدنی و توسعه سیاسی، فقط در گفتمان اصلاح‌طلبی، معنا می‌داد. بر این اساس، اصلاح‌طلبی هدف اساسی خاتمی تلقی می‌شود. در غیر این صورت، خاتمی با سایر نامزدهای ریاست جمهوری تفاوتی نداشت و اکثریت آرای مردم را کسب نمی‌کرد. بیشتر رای دهندگان، تفاوت بینش، نگرش، روش و ویژگی‌های شخصیتی و فکری وی نسبت به سایرین را درک می‌کردند و بر این باور بودند که پیروزی خاتمی، فصلی جدید در مناسبات سیاسی و اجتماعی کشور خواهد گشود. در این میان، برخی نیروهای دوم خردادی به این امر واقف نبوده یا با انگیزه‌ها و اهداف دیگری از خاتمی حمایت می‌کردند. آنان از سویی به خاطر مخالفت با کاندیدای محافظه‌کاران و از سوی دیگر، به منظور کسب قدرت و مناصب سیاسی، در پیرامون خاتمی گرد آمده بودند. بنابراین، کم و بیش با بینش، نگرش و روش خاتمی، اختلاف داشتند و منافع سیاسی متفاوتی را پیگیری می‌کردند. تاج‌زاده، بر شکاف‌های درونی در جنبش اصلاح‌طلبی مهر تایید می‌زند و بر بعضی تناقض‌ها صحه می‌گذارد. اما آن را فرایندی طبیعی ارزیابی می‌کند. از لحاظ فکری، طیفی از نیروها، در جبهه دوم خرداد حضور داشتند که به سه دسته تقسیم می‌شدند: نخست، کسانی که قدرت را برای حفظ قدرت می‌خواستند؛ دوم، فرصت‌طلبانی که قصد بدنام کردن اصلاح‌طلبان را داشتند؛ و سوم، کسانی که در میانه قرار می‌گرفتند. آنان از کسب قدرت راضی و خشنود بودند. اما از دست دادن آن را فاجعه تلقی نمی‌کردند (سلیمی، ۱۳۸۴، ۱۲۸). به طور طبیعی، با گشوده شدن فضای سیاسی، نیروهای بسیاری وارد عرصه می‌شوند که هر یک آهنگ خاص خویش را می‌نوازند و قابل مهار نیستند (همان، ۲۱۹).

در این شرایط آشفته، گروهی از اصلاحات سخن می‌گفتند؛ اما با رفتار خویش تحقق آن را به تعویق می‌انداختند. بسیاری، بر قامت ایده‌های استبدادی خود جامه اصلاحات را می‌پوشاندند و آن را به معرض نمایش می‌گذاشتند. برخی با تحمیل اهداف جناحی و گروهی به مفهوم اصلاحات، برای روند «دگرسازی، طرد و خشونت» توجیه می‌تراشیدند. نتیجه منطقی این وضعیت، شالوده‌شکنی و رویش رفتارهای ناهنجار سیاسی و اجتماعی بود و منجر به خلق آموزه‌هایی شد که به نام اصلاح، اصلاحات را در پای استبدادی دیگر ذبح کرد و تراژدی تاریخی دیگری را رقم زد. ایران معاصر همواره در صدد گذار جهشی از مرحله اصلاحات بوده است. بدون آن که تجربه یک فرهنگ اصلاحی را داشته باشد. نخبگان دل‌مشغولی اصلاحات را دارند؛ اما از فقدان یک پروژه مشخص اصلاح طلبانه رنج می‌برند (تاجیک، ۱۳۸۳، ۳۰۶-۳۰۷). بنابراین، توده‌های مردم را بدون برنامه‌ریزی به میدان می‌کشاند که همواره نتیجه یکسان بوده است. جنبش با شعار اصلاحات و مردم‌سالاری شروع شده و با هرج و مرج پایان یافته و به استبداد و اقتدارگرایی ختم شده است (نبوی، ۱۳۸۰، ۷۸). در واقع، نخبگان اصلاح طلب، هیچ‌گاه به الزامات روشی پایبند نبوده و با تأکید صرف بر بعد مفهومی و محتوایی اصلاحات، در دام تندروی و رادیکالیسم افتاده‌اند. در حالی که نخستین مبنای پذیرش اصلاحات به عنوان روش، تحقق تدریجی، برنامه‌ریزی شده و گام به گام اهداف آن است. تحقق اهداف انقلابی در فرایند اصلاحی غیرممکن است، زیرا ماهیت ذاتی جامعه به سادگی قابل تغییر نیست. به نظر عبیدی، پایبندی به روش‌های اصلاح طلبانه مستلزم رفتار مرحله‌بندی شده است تا در مسیر تحول، درکی صحیح از تحولات حاصل شود. از سوی دیگر، عنصر اساسی تحول باید از درون حاکمیت برخیزد. زیرا حاکمیت خود موضوع تحول است. اما اجرایی ساختن آن نیازمند دو شرط لازم است: نخست، اجماع نخبگان و دوم، تحول ساختاری (عبیدی، ۱۳۸۰، ۴۴۷-۴۵۰). اما اصلاح طلبان به دلیل فقدان دانش سیاسی از یک سو، و تجربه سیاسی اندک از سوی دیگر، به مثابه کودکانی که تازه وارد بازی سیاسی شده‌اند، موانع ساختاری و جامعه‌شناختی را نادیده گرفتند. آنان از قابلیت و توانمندی لازم برای هموار ساختن مسیر اصلاحات برخوردار نبودند. بنابراین، اراده مسیر بر آنان تحمیل شد و دچار تفرقه و تشتت گردیدند. آنان که عزمی داشتند، فاقد یک نظریه راهنما بودند و عزم جزم آنها راه به جایی نبرد و هزینه و انرژی جنبش را هدر داد. اما آنان که اراده اصلاح طلبی نداشتند، جایی در درون جنبش برای خویش باز کرده و نقش مانع در برابر آن را بازی می‌کردند. بسیاری نیز فرصت طلبانه فضای موجود را برای تحقق اهداف و منافع شخصی خود مناسب دانسته بودند. بنابراین، جنبش اصلاح طلبی از افراد و گروه‌های ناهمگونی تشکیل شده بود که تنها محور اجماع آنان حمایت از خاتمی بود و اینک که سهمی از پیروزی برگرفته بودند، راه خود را در پیش گرفته و جنبش را دچار آشفستگی

نظری و سازمانی نمودند. بدین ترتیب، اصلاح‌طلبان ناهمگون با نخستین جرقه‌های اختلاف، روی در روی هم قرار گرفتند. حادثه کوی دانشگاه مرزبندی آشکاری میان اصلاح‌طلبان تندرو، به‌ویژه دانشجویان و رهبران اصلاح‌طلب ایجاد کرد و نقطه‌ای عطف در فرایند فروپاشی اجماع آنان شد. در آستانه انتخابات مجلس ششم، با دلخوری کارگزاران سازندگی از رهبران اصلاح‌طلب، اختلافات فراگیرتر شد و اجماع آنان کاملاً فرو پاشید. در حالی که پیروزی هر جنبش سیاسی و اجتماعی «...» بیش از هر چیز احتیاج به فکر راهنمای منسجم و پس از آن نیروی سیاسی به کرسی نشاندن آن را دارد» (اسدی، ۱۳۸۰، ۲۳) اختلاف نظر در باره انتخابات مجلس و تقدم توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی که از ناسازهای نظری گفتمان ناشی می‌شد، یکی از دلایل فروپاشی این اجماع شکننده بود. جنبش اصلاح‌طلبی، گرایش‌هایی مختلف را در بر می‌گرفت و در میان حلقه پیرامونی رئیس‌جمهور نیز انسجام مورد انتظار دیده نمی‌شد. در دو سر طیف آن، دو گرایش متفاوت وجود داشت که نه تنها رویکردهای نظری متفاوتی به حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه داشتند، بلکه از نظر سیاسی برای معرفی نامزدهای انتخابات، به‌ویژه رئیس‌مجلس آینده دچار اختلاف نظر شدیدی بودند. کارگزاران سازندگی از ریاست هاشمی رفسنجانی دفاع می‌کرد. اما جبهه مشارکت، عبدالله نوری را در صدر فهرست خود قرار داد. اما بازداشت وی اصلاح‌طلبان را ناکام گذاشت و برگ برنده هاشمی را هویدا ساخت. این اختلاف نظرها، محصول تلاش محافظه‌کاران برای ایجاد شکاف در جبهه دوم خرداد تلقی می‌شد و هوشمندی آنان در استفاده از برگ برنده هاشمی در برابر اصلاح‌طلبان قابل تحسین بود (قوچانی، ۱۳۷۹د، ۳۱۰-۳۱۱). پس از نقدهای مخرب و کوبنده علیه هاشمی و منتقی شدن حضور وی در مجلس، اختلاف نظر در باره رئیس‌مجلس آینده درونی‌تر شد. اصلاح‌طلبان جوان و تندرو، رئیس‌مجلس را تنها سخنگوی اکثریت نمایندگان تلقی می‌کردند و از ریاست یک غیر روحانی دفاع می‌نمودند. در حالی که میانه‌روهای با تجربه از ریاست یک روحانی، به‌ویژه کروی‌حمایت می‌کردند. وی که پیروزی خود را قطعی می‌پنداشت، جایگاه سخنگویی را نپذیرفت و بر ریاست مجلس به عنوان رئیس قوه مقننه اصرار ورزید. این منازعه درونی تا هنگام دفاع خاتمی از نظریه کروی‌حمایت و چپ‌های جوان را به پذیرش ریاست وی ناچار ساخت. عملکرد محافظه‌کارانه کروی‌حمایت که در هنگامه طرح اصلاحیه قانون مطبوعات آشکار شد، اصلاح‌طلبان را ناراضی ساخت. با این حال، وی اعتماد عمومی اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران را در پشت سر داشت و به عنوان مرد میانه میدان، نقش ریش سفید و شیخ اصلاحات را ایفا می‌کرد و از سوءتفاهم میان دو جناح می‌کاست (قوچانی، ۱۳۸۴ا، ۱۳۶-۱۳۷). البته سوءتفاهم شخصی میان کروی‌حمایت و اصلاح‌طلبان هیچ‌گاه برطرف نشد و سردی روابط این دو، یکی از عوامل اصلی فروپاشی اجماع اصلاح‌طلبان بود.

بحث تقدم توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی از اختلافات عمده محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان از یک سو و میان گروه‌های اصلاح‌طلب از سوی دیگر بود. خاتمی توسعه سیاسی را در برنامه انتخاباتی خود معرفی کرده بود و بر آن پای می‌فشرد. کروبی توسعه سیاسی را مقدم می‌دانست و انقلاب اسلامی را در مسیر توسعه سیاسی ارزیابی می‌کرد و می‌گفت: «۷۰ درصد مردم از آن رو به آقای خاتمی رای دادند که می‌دیدند وی در برنامه‌هایش بیش از سه نامزد دیگر به مسأله توسعه سیاسی تاکید می‌کند» (تاج زاده، ۱۳۸۰، ۱۷۲). رقبا به توسعه سیاسی می‌تاختند و بر اولویت توسعه اقتصادی و توسعه فرهنگی تاکید داشتند. در این میان، کارگزاران سازندگی به سان رقبا بر اولویت توسعه اقتصادی اصرار می‌ورزیدند و نسبت به تندروی در حوزه توسعه سیاسی هشدار می‌دادند. بنابراین، تنها معیار اجماع اصلاح‌طلبان را که پیروزی خاتمی بود، به حاشیه رانده شد و به محاق فراموشی فرو رفت. در واقع، نخبه‌گرایی افراطی، بلای جان اصلاح‌طلبی گردید. به قول حجاریان، نخبگان بر طبل توخالی اندیشه‌های خود می‌کوبیدند؛ ولی از اعتماد به نفس کافی برای عملی کردن آرای خود برخوردار نبودند. آنان آگاهی دقیق و ارزیابی کامل و شفاف از پایگاه اجتماعی و منافع طبقاتی جنبش اصلاحات و منافع طبقاتی و پایگاه اجتماعی مخالفین جنبش نداشتند تا بر اساس آن برنامه‌ریزی و عمل کنند. در عین حال، توان کادرسازی نداشتند و جنبش اصلاحات از نبود نیروهای سیاسی حرفه‌ای رنج می‌برد. بدین ترتیب، غلبه وجه سلبی گفتمان اصلاح‌طلبی، بعد ایجابی آن را محدود ساخت و به بستر افراط و رادیکالیسم غلطید. به طور کلی، سیاست‌ورزی ترکیب متوازی از ستیز و سازش است و هنر اصلاح‌طلبی، ایجاد توازن میان فرایند ستیز و سازش می‌باشد. در حالی که نه تقسیم‌کاری در بین اصلاح‌طلبان وجود داشت و نه الگوهای رفتاری آنان صورت‌بندی شده بود. بنابراین، برخی فقط به سازش می‌اندیشیدند تا منافع خود را تامین کنند؛ بدون آن که از ستیز مقدماتی بهره گیرند و برخی به ستیز مطلق می‌اندیشیدند و هر گونه سازشی را تخطئه می‌کردند (سلیمی، ۱۳۸۴، ۶۳-۶۴). بدین سان، ائتلاف گروه‌های اصلاح‌طلب که تنها وجه مشترک آنان مخالفت با یکه‌تازی محافظه‌کاران بود، به همان سرعتی که شکل گرفته بود، دچار تزلزل شد و گام به گام به سوی فروپاشی پیش رفت. بنابراین، با توجه به فقدان راهبرد منسجم اصلاح‌طلبی، برنامه ائتلاف سیاسی، تاکتیک‌های مشخص مبارزه سیاسی و مرحله‌بندی گام‌های اصلاح‌طلبی و مبانی فکری متعارض، خاستگاه طبقاتی، ارزش‌های سیاسی و منافع گروهی گوناگون که مستلزم هر ائتلاف سیاسی منطقی است، فروپاشی اجماع آنان طبیعی بود. ائتلافی که در شرایط پر شور سیاسی و احساسات‌گذرای توده‌ای شکل گرفته بود و فاقد مبانی نظری، شعور و منطق سیاسی بود، سرنوشتی جز

فروپاشی نداشت. به ویژه آن که اجماعی بر روی مفهوم اصلاح و اصلاح‌طلبی و روش‌های سیاست‌ورزی و مبارزه سیاسی، صورت نگرفته بود.

نتیجه

چگونگی ائتلاف شکننده گروه‌های دوم خردادی که در پی پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری شکل گرفت، در این مقاله بررسی و تبیین شد. در سه گفتار جداگانه، روند واگرایی اصلاح‌طلبان و فروپاشی اجماع آنان بررسی شد و چگونگی آغاز اختلاف و فروپاشی اجماع آنان تبیین گردید. اجماع اصلاح‌طلبان، ناشی از ضرورت تاریخی مخالفت با نامزد رقیب بود که پیروزی خود را حتمی می‌پنداشت. آنان می‌خواستند با تجمیع آرای پراکنده مخالفان و ایجاد یک جبهه گسترده در برابر محافظه‌کاران، صدای نوگرایان دینی و اصلاح‌طلبان را به گوش جامعه برسانند و بر اساس میزان آرای کسب شده سیاست‌ورزی نمایند و جامعه‌ای کثرت‌گرا و چند صدایی بنا نهند. اما مبانی نظری منسجم و راهبرد و برنامه‌ریزی مشخص برای این همگرایی یا ائتلاف سیاسی طراحی نشده بود. اجماع نانوشته در پیرامون حمایت از خاتمی حاصل شد و هنگامی که شاهد پیروزی ناباورانه به آغوش کشیده شد، اختلاف نظرها شروع شد. این اختلافات در پیرامون مبانی فکری و عقیدتی گوناگون، روش‌ها و رویه‌های سیاسی و اجرایی متفاوت اصلاح‌طلبان و تفسیر و تعبیرهای موسع یا مضیق و تفسیر مردم‌سالارانه یا سنتی از اصول قانون اساسی، منابع مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی، جایگاه ولایت فقیه و حوزه اختیارات آن، حاکمیت دوگانه، انتخابات و نظارت استصوابی شورای نگهبان، جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت و نهادهای انتصابی چون شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، و بالاخره شیوه تقسیم قدرت و بهره‌گیری از منافع سیاسی ناشی از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس ششم و شورای شهر شکل گرفت. فرایند تحولات جامعه‌شناختی و تغییر روابط قدرت و موازنه قوا نیز به گونه‌ای بود که به اختلافات دامن زد. دستگیری و محاکمه کرباسچی، نقد بی‌رحمانه و نابهنگام هاشمی، انتخاب رئیس مجلس، عملکرد مبهم و مذبذبانه کروبی در مقام رئیس مجلس، به‌ویژه در هنگام طرح اصلاحیه قانون مطبوعات، تقدم توسعه سیاسی یا توسعه اقتصادی، شکاف‌های درونی گفتمان اصلاح‌طلبی را آشکار ساخت و روز به روز عریض‌تر نمود. ملاحظات ساختاری قدرت سیاسی از یک سو و ویژگی‌های روان‌شناختی و شخصی خاتمی از سوی دیگر اجازه نداد که وی علاوه بر کرسی ریاست جمهوری، بر مسند رهبری جنبش تکیه زند و آن را رهبری و هدایت کند. وی از تذبذب نظری، محافظه‌کاری سیاسی و تزلزل و ضعف مدیریتی رنج می‌برد. بنابراین، جنبش اصلاح‌طلبی، جنبشی بی‌سر شد که هر فرد و گروهی آن را به سوی می‌کشاند.

بدین سان، در کمتر از دو سال، اجماع اصلاح طلبان فروپاشید و بستر لازم برای تحول و دگردیسی نظری و تغییر آشکار رویه عملی و شیوه‌های مبارزه سیاسی فراهم گشت.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آرمین، محسن. (۱۳۸۰)، اصلاحات و پرسشهای اساسی؛ مجموعه مقالات، تهران: ذکر.
۲. آرمین، محسن و حجت رزاقی. (۱۳۷۸)، *بیم‌ها و امیدها*، دولت خاتمی از دیدگاه صاحب‌نظران، تهران: همشهری.
۳. افروغ، عماد. (۱۳۸۰)، *چالش‌های کنونی ایران*، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
۴. اسدی، جمشید. (۱۳۸۰)، "کار آفرینی؛ اصل اقتصادی فراموش شده در جنبش اصلاحات"، *ماهنامه آفتاب*، سال دوم، شماره دوازدهم.
۵. _____ . (۱۳۷۹)، "درآمدی بر آسیب‌شناسی اصلاحات"، *کتاب نقد*، شماره ۱۶.
۶. امانت، عباس. (۱۳۸۳)، *قبله‌ی عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۳۱۳-۱۲۴۷)*، ترجمه‌ی حسن کام‌شاد، تهران: نشر کارنامه و نشر مهرگان.
۷. ایمانی، محمد. (۱۳۷۹)، *سرگذشت سه ساله‌ی اصلاحات و ضد اصلاحات*، جلد دوم، جمهوری دلقکها، تهران: کیهان.
۸. _____ . (۱۳۸۰a)، *سرگذشت سه ساله‌ی اصلاحات و ضد اصلاحات*، جلد اول، تهران: کیهان.
۹. _____ . (۱۳۸۰b)، *سرگذشت سه ساله‌ی اصلاحات و ضد اصلاحات*، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران: کیهان.
۱۰. _____ . (۱۳۸۰c)، *سرگذشت سه ساله‌ی اصلاحات و ضد اصلاحات*، جلد چهارم، عبور از طوفان، تهران: کیهان.
۱۱. باقی، عمادالدین. (۱۳۸۳)، *جنبش اصلاحات دموکراتیک ایران (انقلاب یا اصلاح)*، تهران: نشر سرابی.
۱۲. برزین، سعید. (۱۳۷۷)، *جناح‌بنده‌ی سیاسی در ایران*، از دهه‌ی ۱۳۶۰ تا دوم خرداد ۱۳۷۶، همراه مصاحبه با محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران: نشر مرکز.
۱۳. _____ . (۱۳۷۹)، "چهار جناح جمهوری اسلامی (دهه‌های ۱۳۶۰-۱۳۷۰)"، *رویارویی اندیشه‌ها*، مجموعه مقالات منتشر شده همایش رقابت‌های سیاسی و امنیت ملی، جلد اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ص ص ۳۷۷ - ۳۹۹.
۱۴. بشیریه، حسین. (۱۳۸۳)، *آموزش دانش سیاسی*، چاپ چهارم، تهران: نگاه معاصر.
۱۵. پهلوان، چنگیز. (۱۳۸۲)، *پنج‌گفت‌وگو: تجدد، روشنفکران، تمدن ایرانی، مشارکت، دین*، و جامعه مدنی، تهران: عطایی.
۱۶. تاج‌زاده، سید مصطفی. (۱۳۸۰)، *خاتمی، عبور از بحران؛ وقایع‌نگاری عصر اصلاحات*، تهران: آکتون.
۱۷. تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۳)، *گفتمان، یادگفتمان و سیاست*، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۸. جدی‌نیا، مهدی. (۱۳۷۹)، *چهره‌ی جدید ایران: نکته‌های ناگفته در فرهنگ و روابط فرهنگی (۱۹۹۴-۲۰۰۰)*، تهران: موسسه‌ی فرهنگی و هنری نقش جهان هنر.
۱۹. جلالی‌پور، حمیدرضا. (۱۳۷۸)، *پس از دوم خرداد، نگاهی جامعه‌شناختی به جنبش مدنی ایران*، ۷۸-۱۳۷۶، تهران: کویر.
۲۰. _____ . (۱۳۷۹)، *دولت پنهان*، بررسی جامعه‌شناختی عوامل تهدید جنبش اصلاحات (۱۳۷۸-۱۳۷۹)، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
۲۱. _____ . (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی*، با تأکید بر جنبش اصلاحی دوم خرداد، تهران: طرح نو.
۲۲. حجازیان، سعید. (۱۳۷۹)، *جمهوریت، افسون‌زدایی از قدرت*، تهران: طرح نو.
۲۳. حجازیان، سعید [و دیگران]. (۱۳۸۲)، *اصلاحات در برابر اصلاحات (گفت‌وگوی انتقادی)*، تهران: طرح نو.
۲۴. خاتمی، سید محمد. (۱۳۷۹a)، *اسلام و روحانیت و انقلاب اسلامی*، تهران: طرح نو.
۲۵. _____ . (۱۳۸۰a)، *گفت‌وگوی تمدن‌ها*، تهران: طرح نو.

۲۶. _____ . (۱۳۸۰b)، احزاب و شوراها، تهران: طرح نو.
۲۷. _____ . (۱۳۸۰c)، مردم‌سالاری، تهران: طرح نو.
۲۸. خلجی، عباس. (۱۳۸۶)، *ناسازنده‌های نظری و ناکامی سیاسی گفتمان اصلاح‌طلبی*، پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲۹. دیگی، کریستوفر. (۱۳۷۹)، "بهار تهران"، *چهره جدید ایران*، به کوشش مهدی جدی‌نیا، پیشین.
۳۰. رحمانی، قدرت‌الله. (۱۳۸۲)، *بی‌پرده با هاشمی رفسنجانی؛ کارنامه‌ی ربع قرن عملکرد جمهوری اسلامی در گفت‌وگو با کیهان*، تهران: کیهان.
۳۱. رضوی، مسعود. (۱۳۷۹)، *جامعه‌ی مدنی، دوم خرداد و خاتمی*، گفت‌وگوهایی با اندیشمندان معاصر ایران، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
۳۲. رفیع‌زاده، شهرام. (۱۳۷۹)، *بازی قدرت: حسینیان و قتل‌های زنجیره‌ای*، تهران: اکنون.
۳۳. زیبا کلام، صادق. (۱۳۷۸)، *عکسهای یادگاری با جامعه مدنی* (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، تهران: روزنه.
۳۴. _____ . (۱۳۸۰)، *هاشمی رفسنجانی و دوم خرداد*، تهران: روزنه .
۳۵. _____ . (۱۳۸۲)، *وداع با دوم خرداد*، تهران: روزنه.
۳۶. سرکار، رحیم. (۱۳۸۲)، *تقد، حاکمان، قزوین: نشر حدیث امروز*.
۳۷. سفیری، مسعود. (۱۳۷۸)، *دیروز، امروز و فردای جنبش دانشجویی ایران*، تهران: نشر نی.
۳۸. سلیمی، حسین. (۱۳۸۴)، *کالبد شکافی ذهنیت اصلاح‌گرایان*، تهران: گام نو.
۳۹. شکوهی، علی. (۱۳۷۹)، "جناح‌های سیاسی: ریشه‌های پیدایی و مواضع کنونی"، *رویارویی اندیشه‌ها*، پیشین، ص ص ۱۹۹-۳۶۳.
۴۰. شوری، محمد. (۱۳۸۱)، *حرف‌هایی زدنی و نوشته‌هایی نوشتنی*، از یک نویسنده و روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب مسافرخش، تهران: مؤلف.
۴۱. صادقی، رحمت. (۱۳۷۸)، *هاشمی رفسنجانی در برته تقد*، تهران: گفتمان.
۴۲. ضیایی‌فر، محمدحسین. (۱۳۸۴)، "آثار علمی دکترین جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر"، *کتاب تقد*، شماره ۳۶، پاییز ۱۳۸۴، ص ص ۲۰۳-۲۵۳.
۴۳. عبدی، عباس. (۱۳۸۰)، *انقلاب علیه تحقیر؛ مجموعه مقالات*، تهران: ذکر.
۴۴. علوی‌تبار، علیرضا. (۱۳۷۹)، *روشنفکری، دینداری، مردم‌سالاری*، تهران: فرهنگ و اندیشه.
۴۵. قمری‌وفا، مرتضی. (۱۳۸۱)، *براندازی در سکوت: آسیب‌شناسی دوران گذار به جامعه مردم‌سالار دینی*، تهران: کیهان.
۴۶. قوچانی، محمد. (۱۳۷۹a)، *دولت دینی و دین دولتی*، تهران: نشر سرایی.
۴۷. _____ . (۱۳۷۹b)، *بازی بزرگان؛ وقایع‌نگاری جنبش اصلاحات دموکراتیک در ایران*، چاپ سوم، تهران: جامعه ایرانیان.
۴۸. _____ . (۱۳۷۹c)، *پدرخوانده و چپ‌های جوان*، مبارزه برای نقد قدرت، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۴۹. _____ . (۱۳۷۹d)، *دو گام به پیش، یک گام به پس؛ وقایع‌نگاری [یکساله] جنبش اصلاحات دموکراتیک در ایران*، تهران: جامعه ایرانیان.
۵۰. _____ . (۱۳۷۹e)، *یقه سفیدها*، چاپ دوم، تهران: نقش و نگار.
۵۱. _____ . (۱۳۸۱)، *برادر بزرگتر مرده است*، جنبش اصلاحات در احتضار، تهران: نقش و نگار.
۵۲. _____ . (۱۳۸۳a)، *فلسوف‌ها و شومزها*، چاپ دوم، تهران: نشر سرایی.
۵۳. _____ . (۱۳۸۳b)، *نازی‌آبادی‌ها: ایران و جهان در تعلیق*، چاپ دوم، تهران: نشر سرایی.
۵۴. _____ . (۱۳۸۴a)، *جمهوری مقدس؛ برش‌هایی از تاریخ جمهوری اسلامی ایران*، چاپ دوم، تهران: نقش و نگار.
۵۵. _____ . (۱۳۸۴b)، *پدرخوانده و راست‌های جوان: افول اصلاح‌طلبان و ظهور اصول‌گرایان*، تهران: نشر سرایی.
۵۶. کاویانی، حمید. (۱۳۷۸)، *رزم پیروزی یک رئیس‌جمهور، نگاهی به چگونگی رویارویی منابع قدرت در انتخابات هفتمین دوره‌ی ریاست جمهوری*، تهران: ذکر.

۵۷. _____ . (۱۳۷۹ا). *پیشگامان اصلاحات*؛ نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در تحولات سیاسی دهه ۷۰، تهران: روزنامه سلام.
۵۸. _____ . (۱۳۷۹ب)، *جراحی قدرت*؛ گام به گام در میسر اصلاحات، تهران: ذکر.
۵۹. کریم‌الدینی، امین. (۱۳۸۱)، *مشروعیت اصلاحات و آینده‌ی آن*، گفت‌وگوهای راهبردی، تهران: همشهری.
۶۰. کوهن، جوشو. آ. (۱۳۸۲)، "مشورت و مشروعیت دموکراتیک"، *فرهنگ اندیشه*، ویژه اسلام، دولت و مشروعیت، شماره پنجم، بهار ۱۳۸۲، ص ص ۲۰۷-۲۳۱.
۶۱. گنجی، اکبر. (۱۳۷۹)، *اصلاح‌گری معمارانه، آسیب‌شناسی گذار به دولت دموکراتیک توسعه‌گرا*، تهران: طرح نو.
۶۲. _____ . (۱۳۷۸ا)، *تلقی فاشیستی از دین و حکومت*، چاپ چهارم، تهران: طرح نو.
۶۳. _____ . (۱۳۷۸ب)، *تاریک‌خانه اشباح (آسیب‌شناسی گذار به دولت توسعه‌گرا)*، تهران: طرح نو.
۶۴. لاریجانی، محمدجواد. (۱۳۷۹)، "جریان‌شناسی اصلاحات"، گفت‌وگو با محمدجواد لاریجانی، کتاب *نقد*، پاییز ۷۹، شماره ۱۶، ص ص ۱۳۲-۱۵۱.
۶۵. مروارید، یونس. (۱۳۷۷)، *دادگاه ملی*، از دیدگاه مردم و مطبوعات، تهران: نشر اوحدی، دو جلد.
۶۶. مطهری، علی. (۱۳۸۱)، *اصلاح‌طلبی*، چاپ چهارم، تهران: صدرا.
۶۷. موسوی بجنوردی، سید کاظم. (۱۳۸۰)، *مسی به رنگ شفق: سرگذشت و خاطرات سیدکاظم موسوی بجنوردی*، به اهتمام علی‌اکبر رنجبرکرمانی، تهران: نشر نی.
۶۸. مولانا، حمید. (۱۳۸۰)، *ما را کجا می‌برند*؛ مجموعه مقالات حمید مولانا پیرامون اصلاحات، چاپ دوم، تهران: کیهان.
۶۹. مونتاین، فن و الکساندرا آوکیان. (۱۳۷۹)، "ایران: طعم اصلاحات"، *چهره‌ی جدید ایران*، پیشین.
۷۰. میرسلیم، سید مصطفی. (۱۳۸۴)، *جریان‌شناسی فرهنگی بعد از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۸۰)*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).
۷۱. نبوی، سید ابراهیم. (۱۳۸۰)، *حقیقت یا آزادی*، گفت‌وگو با عباس عبدی، تهران: همشهری.
۷۲. واعظی، حسن. (۱۳۷۹)، *اصلاحات و فروپاشی*؛ تشریح طرح بازسازی شده‌ی فروپاشی شوروی در ایران، چاپ پنجم، تهران: سروش.
۷۳. همایون‌کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۰)، *تضاد دولت و ملت*؛ نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه‌ی علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی.

ب. خارجی:

1. Buffington, Milton p. (1997) Meet Mr. Khatami, *The fifth president of the Islamic Republic*. Translated by Minoo R. Buffington, Edited by Milton p. Buffington, Washington, DC: Middle East insight.
2. Howarth, D. (2000), *discourse*, Open university press.
3. Loclau, E. and Mouffe. C. (2000), *Contingency, Hegemony*, London, Verso.
4. Plamenatz, Johan, (1963), *Man and Society*, A critical examination of some important social and Political theories from Machiavelli to Marx, Volume one, London, Longmans, Green and Co Ltd.
5. Skinnr. Quentin, (1988), *Meaning and Context*, .Princeton New Jersey: Princeton Universit.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

- "چالش مذهب و مدرنیسم؛ سیر اندیشه سیاسی مذهبی در ایران، نیمه اول قرن بیستم"، شماره ۶۱، پاییز ۱۳۸۲ - "آرمان شهر عرفی شدن دین در سپهر سیاست؛ شرح و نقد اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی سعید حجاریان"، دوره ۳۷، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۶ - "معرفی و نقد کتاب: اصلاح‌طلبان تجدیدنظرطلب و پدرخوانده‌ها"، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار ۱۳۸۷.